

ابوالفضل گلپایگانی

تاریخ دلمه‌روردیان حضرت باب و

حضرت برهه‌الد

BP
320
.M35
v.9

9-2

BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

۹

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی علی ایران
شمالی از کاتب بهمدان محدود بهطور حقه تکثیر
نموده است ولی از انتشارات موهبه افری نمیدانند
شهرالطائف ۱۳۴۰ بهج

تألیف طهری دیانت حضرت باب و
حضرت بهار الله تعلیم جناب ابوالفضل

تاریخ مرحوم آقا میرزا ابوالفضل

به خط مبارک مرزبان

ایمان محترم من چون در این مسوات اخیر ذکر اسم طایفه بابیه در ادب و ادب
و ادب استظهار یافت و هر یک از کتاب و مصنف در شرح حالات این طایفه
داشتند که با یکدیگر مطابقت و تفاوت نمایند من باقتضای بحث کتاب که علم
مطایفه اصولی و همین در این بحث است اسباب قیام کردم که در بنده حقیقت این
مسئله را در این کتاب ذکر نماید و در آن دو قسم هم در این اثر اطلاع دهم
و چون ملاطفت خود که کتابی که در این طایفه و در این طایفه کتب در میان حالات در این
صورت خاصتر و نبات مدیده و سوزناک و امور غیر راجع به اصول میسر شده
بر خود و لازم دانستم که در اختلافات معاد بابیه بنده بیعت ادراک آنجا کنم
و از خود این طایفه نیز عقاید سازا استفسار نمایم و بعد حاصل کلی را باقی
سليم و نقل و بحث معتمد کنی تا بهر چه آرد از ناسو عزیز دهم و در این کتاب
فیض حدیث انبیا و وطن عزیز دهم

و این کتاب که شرح حالات طایفه خود را میسر دهم و در این کتاب که برای این کتاب
ایضا در مدد معاند شود و در میان غیرت می شود و ما بعد از کتاب ایضا
فیصل می بیند و در این بحث شخصی می که معاهد حقیقت حال طایفه را می بیند
حاصل کند و ما بعد از آن که در آن کتاب می شود و بعد از آن که در آن کتاب می شود

و در این قیاسی انبیا این بحث من که در حقیقت و نبات طایفه بابیه می بیند
شک و تردید می بیند و در این بحث می بیند که ما طایفه را می بیند و در این کتاب
حسنت آوردم و در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
ایضا در میان خود معروض دهم و اکنون از این کتاب می بیند که در این کتاب
مشکل از اصول و فصول است می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
اطلاعات مخصوصه را در آن می بیند

و من در کتب این مسئله در دو مقام گفتگو نمایم (عقام اول) ذکر
کلیه امور این طایفه و حالات مخصوص آن و در کتابی که در این کتاب می بیند

عمل و اخبار و نقل و معتمد از نقل و مقام دوم (عقام دوم) در بیان مسئله
و اختصار آن در جمیع مآلات و ادب است

در سبیل معتمد از این معتمد می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب

چرا در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب

در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب
این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب می بیند که در این کتاب

اضطراب طای امارت کرد . و بعد باب شریف را بآن تکلیف یافتند
عالم اصفهان شد . و حکم والی اصفهان منوچهر خان کرخی که حکم را
مهابت و صبر میبرد و دعات امام همه اصفهان فرمود بود .

چون باب در خانه امام محمد رسول خود دایره از کجاءه و لقا خسته
انعام خود که دولور و صبر اصفهان افتاد . و برای که با هر طلب علم و کجاءه
هر روز دستم دستم بختی و از بعضی بود . و غالب ایشان از امر ایستاد
و در راه مصابت و کشتن جادو حسن میکشند . و در سرست حوایی که کمال
علم و دعات و غیره صبر میبرد بود غرض و غرض روحانی و غیره .

و از بخت عدد انعامش در اصفهان که دارالعلم مالک ایرانی و غیره

طای اصفهان اسلام است بسیار افتاده شد . و چیزی که زیاده و حصر

حسرت خلق صبرانی بود که منوچهر خان و والی مسجد مالک او اعظم امارت

داد و توصیف نهايت و فراست انصاف داشت و بخت باب انعام

نمود . و هم امام بعد که بطلب سلطان طای اصفهان بود محبت او را در

دلی گرفت . و از بخت طای اصفهان در اصفهان که بر غرض و صبر

ارسان طای ایران صبر میبرد بود و دوست آمدند و بر عهده دست باب تمام

کردند . و منوچهر خان و والی برای اینکه طای اصفهان است کند و وصل باب

ایشان را طای اصفهان حفر داشت که جمیع امار طای اصفهان اجتماع نمایند

و در محراب و سلطان طای باب با طای اصفهان کنند . و کجاءه طای اصفهان را طای اصفهان

بفرستند . و سلطان طای اصفهان را طای اصفهان . و در اصفهان سلطان

حکم صادر شد از اصفهان دارد . طای اصفهان چون در دین ایران

از امارت ایشان کدام یکی آقا محمد مهدی کلیا بخت و دیگر میرزا افسوس
نیست استراحتی بود . و مجلس دیگر و محضر والی باب اصفهان
چند و صبر میبرد و در دین از قول اوستا طای اصفهان استقامت کردند
و از ارض صبر میبرد اسلام داشتند . و بر قتل باب اصفهان شدند .

چون کسان اصفهان اتفاق ملایم داد و از محفل دستور اصفهان

که مبادا محفل باب کرده . و در وقت حکومت و در محفل مناسب تهران نمود

و جهان و انور که که او را ظهوران فرستاد . و موافق اخلاص ملایم است

داد .

و بعد از آنکه منوچهر خان و آن انعامان خود و کتب خان و

داده او که با بخت کرد اصفهان بود . عقیق بخند و حاکم میرزا افسوس و

دارا از وفات والی و جهان چون باب و در محفل حکومت اخبار داد و در

تکلیف خود دستور اصفهان . و محمد شاه چون با شاهي عاقل و صبر

بود . و با طای اصفهان میل با طای اصفهان داشت . و صبر بر کجایی باب و در طای

صدا و مزایای و در طای اصفهان از امر و صبر میبرد بسیار شد . و طای اصفهان

باب بود . و در حد اعظم چون در آغا زعفران و صبر میبرد بسیار شد . و با طای

با او بخت او را در حرکت صبر میبرد . و خافت خود که مبادا معاملات شاه باب

موجب افسوس او شود . و از امر افسوس و از امارت وی که با طای

امری بخت نکرد که خان صادر نمود که با طای افسوس و با طای افسوس

بظهوران فرستاد . و قبل از معاملات با طای افسوس تکلیف صبر میبرد . و در کجایی

در حد مزان را با بختان فرستاد . و در طای افسوس که شان میان طای افسوس

سه روز در این طریق بماند تا آنکه خود را بی یافت مریدان میان همی از میان
 در غار کاشان سبب گشت و در حدود پایتخت افزوده شد . چون باب
 معصوم سروران بدین طریق طهران رسید و کیفیت بعد از نظر فرمودند
 حکم فرمود که در قریب کلان اقامت نمایند و داد طهران نکردند تا آنکه
 بخسرو پادشاه معصوم داد . باب قریب بیست روز در قریب کلان اقامت
 نمود و مکرر بخدمت شاه ارسال داشت و خواهش نمود که پادشاه بادرین
 فرمایند و در ادب و بخشش نمایند لکن خدا تعالی مایل نبود که پادشاه
 مایل به رفت و آمد با ایشان است لکن باب طهران داد و داد نمود و نمایان
 طهران نیز مانند مدعیان مشروطیت آید و مکرر بطلب برآید
 بجهت آنکه که باب را در قلعه ساگر در بند آورد و بایان معصوم را انداخت
 پادشاه ارضی هر آن حاجت فرماید و در آن وقت در ایران بخت فرماید .
 خود شاه چون ارستقدا علی خدا تعالی مطلع شود این رای را بپذیرد و
 در محفل و در باب با احترام و تکریم و امانت . که در ماعا از اسرار
 همیشه باینجا بچند روز و اگر آگاهان این امر را در احوال نماند با امانت خواهد
 نمود و قرائی که داشته اند در حدیث و در آن مکتوب خوانند و فرمود که
 باب در حق پادشاه دعا کند و او خداوند تعالی بتأیید ملایک نماید .
 بنا بر این در گشت و باب را معصوم بجهت یک چیز می از میان انداخت
 علی انقیاد بادر بایان ارسال داشتند . و بعضی از نظر بر اعتقاد
 ایران است که سبب یک خدا تعالی همیشه مایل شده غلام را برای مصاحبت
 باب اختیار فرمود این بود که از میان سلطان بیستند و تهران و مکه

بنیامین و بعد از این ارضیل خود را به پایتخت و برایتان اعتقاد فرمود
 و از این جهت فریفته بفرمود و در حدود پایتخت او داخل بفرمود
 گشت . لکن باینکه ملاطحات بحق است که هنوز در حدیث قریب که
 با طهران تقریباً سه مرتبه یعنی چهار و چهار میل پیش رفت رسیدند
 بودند که به واسطه اطمینان باب شد . و در هر جای که بایان
 طهران داد و بایان است ارضیل قریب و بعضی در آنجا بیستند
 باب خود را با او انداخت . و در جمیع حالت ایران گشتن نمود
 او بود و در هر محلی سخن آراست و در او میرفت .

چون باب را قصه از بایان داد و خود قریب بچند روز در
 آن ماعا اقامت فرمود و در جمیع احوال نیز با او ملاقات نمود
 و سخن گفتند و در این وقت عازم ماکو شدند و باب را علی عاتق

و ایضا خود در مسیر بود . و بایان مکرر بطلب بیست و باب در حالت تفرق و عیادت

و در وقت آنکه که در او میماند و بیست و در احترام باب میرفت و در آنجا
 لکن حسین افشار و در حدیث خلق از ملاقات باب معصوم بیخود . و در آن

باب بر عاتق و در حالت ایران میافزود و خود اسامی او در هر شهر
 زیاد میشدند . و در آنجا از بایان نیز ملاحظاتی بسیار بود و در آنجا

آمدند . و از حکومت آن مکتب و در وضع باب و قاضی او را طلب کردند
 و در وقت و بعد از دولت ایران که میرفتند باینکه پادشاه معصوم

شد و بابی از بایان خود را برای تحقیق امر و استقامت بنا بر این از ملاحظه
 میرفت طلب فرمود . چون باب تا پایتخت میرفت و داد و بعد از گذر از آنجا

دعوت کرد و باب را احضار فرمود و در آنجا مقرر کرد و در آنجا

و بعد از این که
 میرفت و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا

کردند و با شرف عقیقگی از درون بقیع مامور خرامیدند و کوفتی از افراسیاب
 دستگیر ازین شهر بازگشتند است . چون امشاهم شاه افراسیاب
 برین آفت اعظم رسید و مشغول یکی برادر خود میران حسن خان کرد و
 مساکر کل از افراسیاب دور افتاد داشت و او را بقتل باب عالم هر چند
 و ده لشکر آوردند و در ۸۰۰ نفر متعین شد ۱۶۶۶ هجری مطابق ماه
 بر نیت شد ۹۹۹۹ سالیه و او را با یکی از آفرینش آقا محمد علی نام از افراسیاب
 آورد افراسیاب برادر میغان سرباز خانه دریم تیر بر کلاه عقیق حلقه
 بر دیوار آویختند و پشت صاحبان افراسیاب فرج از افراسیاب مامور
 شدند . و چون این فرج تفنگهای خود را آتش زدند جمیع کله‌ها بر زمین
 و او رفت و او را باب حقیق از آسیبی نرسید . چون دو تفنگ
 فروختند و دیدند آقا محمد علی مذکور ایستاده است و باب در ده
 آقا محمد را با شمشیر آقا سید حسین با هم تکل میکند . و یک باره او را
 با تفنگ بر زمین زد و او بختید و او را بشقیق کردند . صاحبان
 افراسیاب در این بر سر آتشلیک ایستادند و از افراسیاب بگریه
 این صاعقه تهاجم کردند و باب و آقا محمد علی را در حلقه کله‌ها و خود و
 در این کله‌ها بسیار برین باب و آن ملک دادند و هر دو
 جان سپردند . و قتل باب و آفرینش را از میدان مذکور برین شهر
 در کنار خندق شهر انداختند . و یکشنبه خزاو بر این خطه آن مامور
 داشتند . و این مامور ملوک و ملوک خاصه که آن الی و مناد خداست
 که هر که را حکم دولت مقتولید یا بختند تا مدتی بدین در غنای خود
 و از این مامور حکم کردند که قتل بینند و مامور شدند و از آنها

احراز نمایند و رشید دوم اتباع باب مساعدت کلاه برین نقش
 بیاوردند و در مار بیکه ابرین با یکی از اهل آذربایجان در صندوق
 مانند بسته منوجات برینش و در تهران ارسال داشتند .
 و از سکر مرز آفرین خان آفت اعظم را امید وین بود که مقتول باشد
 ساکت خواهد شد و این طایفه منقذ خواهند گشت . و از کربا که
 مصداقین قوت دافعه کله میداشت کشتند و آتش خود را بر حلقه
 نیرنگی عالی از شرف خاموش کردند . چکه در مازندران با آنکه
 اصحاب باب زیاد و اربابین سبب در چهار صد نفر و در تیس
 ماه از راه از جبهه پنج هزار مسکری با توخانه و اسب و اسلحه
 و کلاه منقذ و چندین مرتبه او را اسیر از ابریم زدند و او را
 در میان آیه مافول و دلس مادی نیزند شدند و اقامت سرانگ
 در کسرب از غیر برابیه مایه شد و ایشان معاهده بست و باب
 سفرد دوست از بر بکشد سراد مسکریک از افراسیاب
 خود معادرت خواهد داد و ابد اصرار بر جان ایشان نخواهد داشت .
 و بدین موجب سراد مسکری و دانی بکشد و آن خود و
 مدد کله چون باب تسلیم شدند و جمیع اسیران که چند روز
 مطلقا از این ذوال کبره و بکشد و برای خلاص کردن فرستادند و
 باس دانی و سرمار و در آستان اول حلقه امشاه و اسلحه خود
 با علل و قتل و شمشیر تمام مقول و بعد کردند . و ابریم
 و برین نیز بر ابریم حاکم یافت و آتش فروخته حرب فرستاد و
 ابریم با اشتغال نیافت و از افراسیاب کله باب خاموش شد .

نسخه سر باب

و از ابریم
 سر باب
 در کربا
 و اسیر
 و ابریم
 و ابریم
 و ابریم

بیوم زیاده از سابق بر عدد اتباع باب میافزود . و تا بقایه علم در غایت
 کار فرموده شد . و عاقبت در آن روز یکی میان در سر کار متور و استبداد
 بنام . دیو که پادشاه جوان از قاصد خفیه او آواره شد و از سرود
 سیاست او متفرغ گشت . و حال دولت بهجت استبداد او در
 ملک دور ریختند . و ^{قسمت} از غلبه و در آن معزل داشت . بفرمود
 که در سر مدلی کاشان واقع است فکری کند . و تقریباً در سال ۱۰۲۰
 جنس پادشاه با او بود در حاکم بانی او را بجان و بگریختادند .
 و باب در حدت خبر خود می آید اما نام تمام با عورت چندین کتابی
 فرمود . و هیچ نوزدی حاکم و بخت الحیرت داشت . و ظاهر علم
 او در آن مقام و عورت فرمود . از قبل بنسیر سوره و یوسف که از
 احسن القصص است و تفسیر سوره که از کتب سید عیسی نابلی
 و عاقبت عریض و عریض بنویسد . و تفسیر سوره و الحیرت که در
 صفای طلب سلطان العلماء و راسخان فرمود و در حضور مردم و
 و کتاب نبوت حاضر که از هنر سرخشان و ابی صفهان بنی ساسان
 فرزند و حکایت کنیزی از ساسانی و خطب و دعوات و بطوریکه
 طایفه برکت فارسیه که از طایفه ساسانیان و ساسانیان و ساسانیان
 انجمن باشند . و در سرمت نوزدی از طایفه برکت و ساسانیان و ساسانیان
 خنجر سکن نام برده است . و اینها را باور در ملایان
 و با انجان بآن دعوت میفرمود . و این حق ملایان را از طریق و حتم
 میداشت . و آنکه بکتاب باب برای فارسی است که در جنگ
 مردم داشت و احکام و رسل جدید و خود را در آن مردم نمود .

در حقیقت این کتاب تماماً از همان عصر می آید است که خود را باب آورد
 و نام او را در میان (موظفیه الله) بنویسد . و برای بیشتر خلق بنویسد
 او قاصد خود و معیار خود را و اینها که عارفان و عارفان است
 صورت میباشند . و در آن و اهدام بآن اشاره و اعلام میگرد .
 و در آن کتاب مع شریح و آداب و اخلاق و عارفان و احکامی مخصوص در
 و آداب و سنن شریع فرمود . و تاریخ قمری سابق از ارباب تاریخ
 که بعد از ۱۹ X ۱۹ است مقرر داشته . و از برای هر یک از
 و ایام آسمی که غالباً از اسما الله است معین کرده . و هکذا آسمانی
 اسبوع از قبل است واحد و این اسامی جدید . و وضع فرمود .
 و هم با او بنویسد هر یک از مردم که در سال خود نام هر یک از ارباب
 خود را با اسامی راسخان الله بنویسد و در جل فرمود بنویسد و در آن
 بنویسد مردم میباشند . از قبل بنویسد و در آن و اسامی
 بنویسد و اسامی جدید . و از این جهت هر یک از ایشان
 اسم الله میخواند . و این در میان لفظ و القاب اصحاب باقی مانده .
 (و اما در بابت بجایید)

موسی آن بجا داد الله است . و الله عباد الله میباشند
 میباشند . و بعد از آنکه نوری بود . و عابد عودت از اسبوع و ملکات
 ملکات ما نوزدان اند که در دولت قاجاریه که ملک عالیه میباشند
 رجال این ملکات مالک عذاب عالیه از قبل سوارت و وزارت
 و استیفا و کثابت و زمامت مکتبه و ولایت میباشند .

در این کتاب مع شریح و آداب و اخلاق و عارفان و احکامی مخصوص در
 و آداب و سنن شریع فرمود . و تاریخ قمری سابق از ارباب تاریخ
 که بعد از ۱۹ X ۱۹ است مقرر داشته . و از برای هر یک از
 و ایام آسمی که غالباً از اسما الله است معین کرده . و هکذا آسمانی
 اسبوع از قبل است واحد و این اسامی جدید . و وضع فرمود .
 و هم با او بنویسد هر یک از مردم که در سال خود نام هر یک از ارباب
 خود را با اسامی راسخان الله بنویسد و در جل فرمود بنویسد و در آن
 بنویسد مردم میباشند . از قبل بنویسد و در آن و اسامی
 بنویسد و اسامی جدید . و از این جهت هر یک از ایشان
 اسم الله میخواند . و این در میان لفظ و القاب اصحاب باقی مانده .

دانی عالی جمعی ایشان در مقام مستحقین دولت نمایانند و یکی در
 قاعده ارتقا و دست و پا است از مرعفت در صاحب عالم و عسکر
 و عمارت الله در دو مجرم سنه ۱۲۳۳ هجری مطابق ماه ربيع سنة
 ۱۸۱۰ میلادی در طهران عتقل شدند . در محل کفالت و حفاظت
 والد و والدین تربیت یافت . چون مسن حلت و نرسیدگی
 از عیالت و نباحت سلبدیده در وجباتش ظاهر بود و نزد احدی از
 معتمدین و قدس خود و عاقلان مبادی فراغت و کفالت نارسیده را از پدر
 و سایر اقارب نزدیک خود آموخت . در دست نیابت والدین کار
 اکار و روزی دولت نمایان به حسب جود و کفالت یافت و کفالت
 و اخراج او که هم از وی خود و تر جود و در عهد او مقرر شد . و آنجا
 با مستخدم در خدمات دولت سر برید نماید و امور معاش خود را
 عالم را از تنظیم املاک و عقاید مورد نظر منتظم داشت . و چون
 باب در امر و قیام خود و حق و کسب تمام حاصلی بود و دعوت
 با او عتقل می نمود و در اتفاق کلیم با بیه در طهران و مازندران
 خاسته در محضر مقام و رسانی آن سامان مایه سعی را مری می شست .
 و برای اصلاح ارباب و جندی به فحاش خود که مراد و غرض سلسله بود
 مسافرت نمود و با طبع آن بلاد خاطر قایم شایسته خود خند
 سبت مله نظر و قوت احتیاجش موجب اضطراب برزگان آن بلاد
 و برخی را حسب مقتضای امان و برخی دیگر را بفرار حسد و طغیان
 کشید . و دهان الله پس از آن امت و وسیع و بلاد مازندران گشت

در این زمان که در طهران عتقل شدند و در آنجا تربیت یافتند و در دست نیابت والدین کار اکار و روزی دولت نمایان به حسب جود و کفالت یافت و کفالت و اخراج او که هم از وی خود و تر جود و در عهد او مقرر شد . و آنجا با مستخدم در خدمات دولت سر برید نماید و امور معاش خود را عالم را از تنظیم املاک و عقاید مورد نظر منتظم داشت . و چون باب در امر و قیام خود و حق و کسب تمام حاصلی بود و دعوت با او عتقل می نمود و در اتفاق کلیم با بیه در طهران و مازندران خاسته در محضر مقام و رسانی آن سامان مایه سعی را مری می شست . و برای اصلاح ارباب و جندی به فحاش خود که مراد و غرض سلسله بود مسافرت نمود و با طبع آن بلاد خاطر قایم شایسته خود خند سبت مله نظر و قوت احتیاجش موجب اضطراب برزگان آن بلاد و برخی را حسب مقتضای امان و برخی دیگر را بفرار حسد و طغیان کشید . و دهان الله پس از آن امت و وسیع و بلاد مازندران گشت

در صفت بطهران خود و پس از مراجعت در طهران سکونت نمود و در
 سال ستمانی خورشیدی و بیه و ترویج تعلیمات روحیه و حفظ نشانی
 طایفه بایر بود که حادثه تعرض بنده اقدس شاه رخ خود .

و خلاصه این حادثه شرحی بود که حرافی و بقرنی خود صادق نامه که در کار او در این زمان
 که اوقات کثیریان بایر بود و عتقل و در دست نیابت والدین کار اکار و روزی دولت نمایان به حسب جود و کفالت یافت و کفالت و اخراج او که هم از وی خود و تر جود و در عهد او مقرر شد . و آنجا با مستخدم در خدمات دولت سر برید نماید و امور معاش خود را عالم را از تنظیم املاک و عقاید مورد نظر منتظم داشت . و چون باب در امر و قیام خود و حق و کسب تمام حاصلی بود و دعوت با او عتقل می نمود و در اتفاق کلیم با بیه در طهران و مازندران خاسته در محضر مقام و رسانی آن سامان مایه سعی را مری می شست . و برای اصلاح ارباب و جندی به فحاش خود که مراد و غرض سلسله بود مسافرت نمود و با طبع آن بلاد خاطر قایم شایسته خود خند سبت مله نظر و قوت احتیاجش موجب اضطراب برزگان آن بلاد و برخی را حسب مقتضای امان و برخی دیگر را بفرار حسد و طغیان کشید . و دهان الله پس از آن امت و وسیع و بلاد مازندران گشت

شماره ۹۰ و بقرنی بنادران رفتند و در کجی آیدام سنه ۱۲۶۸ هجری که معایت بهت بایر
 سنه ۱۸۵۳ میلادی و در حلی حتمه نفس شایسته و در آن زمان که
 ابرای این قصد کشیدند . چون شاه از این خبر پدید آمد و بواسطه او گفته داده
 تفرج و دفعه محمد صادق مقرر می شد و ضایعه که فرزند بود و در
 ساحل احاشتم بود و پادشاه درها خود . جمیع اسب و اسطبل
 شاه حجب خطای می شد و پادشاه از اسب و در غنطیل و از
 برقت . کاشیکان هم که کردند و شاه را در دو بودند و در صدق
 هم در حلی کشیدند . که چون در مورد بود که نام یک از این ضایعه را در
 و کیم حق جل جلاله پادشاه را از این خطه محفوظ داشت بگو
 ان پس بر شاه کلونیک بناید . کن محمد بایر که به پیچید این حادثه در دست
 و در این زمان که در طهران عتقل شدند و در آنجا تربیت یافتند و در دست نیابت والدین کار اکار و روزی دولت نمایان به حسب جود و کفالت یافت و کفالت و اخراج او که هم از وی خود و تر جود و در عهد او مقرر شد . و آنجا با مستخدم در خدمات دولت سر برید نماید و امور معاش خود را عالم را از تنظیم املاک و عقاید مورد نظر منتظم داشت . و چون باب در امر و قیام خود و حق و کسب تمام حاصلی بود و دعوت با او عتقل می نمود و در اتفاق کلیم با بیه در طهران و مازندران خاسته در محضر مقام و رسانی آن سامان مایه سعی را مری می شست . و برای اصلاح ارباب و جندی به فحاش خود که مراد و غرض سلسله بود مسافرت نمود و با طبع آن بلاد خاطر قایم شایسته خود خند سبت مله نظر و قوت احتیاجش موجب اضطراب برزگان آن بلاد و برخی را حسب مقتضای امان و برخی دیگر را بفرار حسد و طغیان کشید . و دهان الله پس از آن امت و وسیع و بلاد مازندران گشت

در این زمان که در طهران عتقل شدند و در آنجا تربیت یافتند و در دست نیابت والدین کار اکار و روزی دولت نمایان به حسب جود و کفالت یافت و کفالت و اخراج او که هم از وی خود و تر جود و در عهد او مقرر شد . و آنجا با مستخدم در خدمات دولت سر برید نماید و امور معاش خود را عالم را از تنظیم املاک و عقاید مورد نظر منتظم داشت . و چون باب در امر و قیام خود و حق و کسب تمام حاصلی بود و دعوت با او عتقل می نمود و در اتفاق کلیم با بیه در طهران و مازندران خاسته در محضر مقام و رسانی آن سامان مایه سعی را مری می شست . و برای اصلاح ارباب و جندی به فحاش خود که مراد و غرض سلسله بود مسافرت نمود و با طبع آن بلاد خاطر قایم شایسته خود خند سبت مله نظر و قوت احتیاجش موجب اضطراب برزگان آن بلاد و برخی را حسب مقتضای امان و برخی دیگر را بفرار حسد و طغیان کشید . و دهان الله پس از آن امت و وسیع و بلاد مازندران گشت

[illegible]

کستند و بار بار بسند احسان را مقرونه دستکاری داشتند و
و بعضی اشیای بسیار را میبردند و در پی در پی در ضربت اعدای
و تازیانه اعمال ایشان را برد و بعضی باران حسن سلوک اعمال خود را
با عدل آوردند تا آنکه در آن زمان از ازار حسن تربیت او ضعف
آن قوم بقوت و تقویت ایشان جمیع احوال و عیال ایشان اعدا
و سر و اطرافشان حسن اعمال تبدیل یافت و دوباره قهره شد
بیکدیگر نافذ مدخل شد و قنات مدد یکدیگر را دید و اعدای آنها
شهرت بدنامی دیگر بخیر تبدیل یافت و لغت دجایی را سر برآورد
و اعدای آنها کشت و طای اعدای بدو عیال خود را طای خود
دوستان آن ملک به عیال با بیته شایسته کشیدند و از او بفرات
موجب شد برخی از دستان او اعدای کشت و حصه خوش و شایسته
مدان بکشد و شد و گاهی به اعدای برای اعدای واحد داخلی
بدون اطلاع اقرب دودستان خود عالی تربیت و هجرت کشت
و برخی از کفر فتنی را به قصد خود و اعلام فراید بجانب کرمستان مهاجرت
نمود و تبلیغ و تسلیم و اغلب در عیال سرگلو که از اعدای آن کرامت
آقا متسلخ و مدلت و دسالت تقریباً این هجرت و تقرب اعدای
یافت و عاقبت پس از آن هجرت بسیار بدین اراضی او از اعدای اشیای
مطلع شدند و چون ملاحظه نمودند که اگر می از جمع کثرت که بر
دوباره جمیع بشیعت و قوت صنعت خواهد نمود و هر یک
بود و ادراخی کرده و در بعضی اشیای پیدا و وار شدند و حریف

دانش ریاضی
در تقویم مدعی
بسیار که هر یک
در علم ریاضی
اوردند به

کرمه بیدار دارد کردید و دلها می آشفند از غم از نقش میاریمید و قوت خود
نقد این ظاهر تر شد و از اقطار ایران و هرستان به نفس و اورسند
و از اقطار غامضه بیا قوت مشفق گشتند و پس از مراجعت مرجه
ایشان نفوس دیگر گشت در شمر اعراف و کله اش غایت صبی را می ج
داشتند - چندان که در ابد و وقتی با ضافت سابق برود در آتیا
افزود و مهابت آن قوم در دلها استقامت رکبت - و ذکر شان در
و افواه سایر ملل را بر گشت و تاریخ و منابع و حال انسان در نزد
تألیف در تصنیف اهمیت یافت -

چون فیض آفات بخارانه در بغداد و اعراف بیه قوامی در نوب
پدید آمد و بر معد و اعتبار ادیان و ادقار افزود از نفع حرارت
حسد و فشار علای غارت شد - و بر آن که مدون کرد و دفع و کار
و سامره که از بلاد مشرقه عراق امت مرکز مهم مذهب شیعه است
و بر آن که شور و میا شد از کلامه اش هر که چیزا و معتدای شیعه است
و ادانی واقع است و نفوس را غصه بر سالر محبت زبانت
این شاهد از ایران و هندوستان و چین و سایر بلاد با این ملت
مسافرت مینمایند - و هر که می اهل ایران نیز مذهب خف و کلامه
که علای ایران شهرات اجتماع خود را از علای آنجا تحصیل میکنند
و غالب هم در این بلاد تعلیم و اکتساب معارف و تلمیه میبر دارند
و لذا کار علای شیعه در کربلا و نجف ساکنند و غالباً مطاعت علای
در نزد قول در میان مردم شیعه در اقطار عالم مشهور و مستقیم -

و تعلیم چون علای عراق نفوذ کلامه بایست و الاخص مرجه احمد
هاده الله را دیدند و بدین این عاتق قیام خوردند و در برابر او مدتی
تألیف کرد و در سر میل بیدار است و در تحت ریاست شیخ علی
بهتد طهرانی بجمع شدند و در دفع حائض بایست مشورت کردند
و اگر هم اعلی علای شیعه شیخ مرتضای انصاری که سخت سلیت ما
و حکمت و مطاعت مظهر راست با ایشان موافقت نمود و از
انجلا خود را منقطع داشت مکن چون سایرین هم مشفق برینند
اگر سیما سیر لایم شیعه اش مشرقه ایشان را مساعدت و معاف
میبودند انفصال شیخ اکبر مرجه یاس و نفوذ ایشان نشود و ما
یکی از اقطار که در این جبهه مشفق علیه کل بود بر سالر نزد بهار
فرستادند - و لکن این مساعدت در ارسال سفارت مطلقاً
خامه نشود و دفع خائنه نشود - و بر آن که این رسول چون از بغداد
دعوت نمود انقلابی ظاهر در او منبهر بود - کما نه لسانی بود و دستا
عباده الله تألی و علای بتو تیر رتطم اعراف تا آن دستان - و الا اعمال
بما معروض داشت که امر به الله و حرب او خلاف آنی است که در
نمود و احتیاج فرموده اید - بجزی است از علم متدایم و مدقق
و بیانش چون سبیل مظهر جاری و ما هم با خود محبت و رعیت پیش
متدایم و مشرق است و الا سعادت از ایشان و بیانش معارف و مدقق
در معرجه رایج است و در همه سلیح و حاج - و در هر صورت و ب
حاضر است که با علای امت عباسی بجمع گردد و در جمیع تعلیم و در جمیع

حسن عوام
زلف و عرش
و عمامه
و بر کین

بفیلحقیقت طایفه خود را واضح و سرچشم دارد . و اکثر طایفه اعدا
 فی المثل مناظمه علیه آقا نمایند و **مجلس** ساریه را آیت الهیستند
 اکثر ترک آیت از آرایش محیه متفق گردند و دولت اعلان کند **مجلس**
 که در معیار مقرر آنچه مکتون خاطر **علما** و مطالب و مقبوله **نمایان** است
 علما را حاضر نماید . و وسائل و کتار و تسویه را منی اللمهات متفق
 و متفق گرداند . **علما** از این تحریری از میدان فرار کردند و داوخیه
 اخی قیام محیه آیت از این مقرر اندرند . چه مقصد **علما** این بود که در
 واقع حقیقت حال مدوم گردد . حق از باطل بدید آید . و مقبوله
 از مدوم که باین حدید موجب شعاع بایست شوند . یعنی احیا از خرافات
 کشف و لغو و دایت احیا را توفیق نمایند . لکن این سفارت
 آیت متفکرسند و ضعف از طرف اکثر **کثرت** داشتند . لهذا **طایفه**
 اعلام به تدبیر دیگر مشغول شدند . و بجزا که سیاست به توسل جستند
 و باسعه مقبوله در اسلامبول و در حال دولت در طهران **خبر** را
 نمودند . تا آنکه اخیرا **مجلس** در دولت ایران امر احضار **مجلس**
 باسلامبول از دولت ترک صادر شد . و عالی **مجلس** صورت
 بهار الله ارسال نمود .

بهار الله حسب حکم در ماه ابریل شنبه ۱۲۶۲ کوشان
 بود باجمه دریم شهر تری مقدمه ۱۲۶۹ وقت صلوة عصر از خفا
 خارج شد و در باغ نجیب پاشا دالی سابق عراق نزول نمود و در آن
 بود در آن باغ اقامت کرد . و این دوازده روز را طایفه بهائیه

عید اعظم شهادت دریم طایفه بهار الله داشتند . و این **مجلس**
 بهار الله در این ایام در نزد خواص خود اخبار امر نمود و ایستاد
 و سکیانی و استقامت و بردباری و اخبار در تذبذب احوال و **مجلس**
 آماج تأکید آکید و توصیه بلیغ نمود . و این از انفعالی و دایره
 یرم با اهل و عیال و بفرستاد و احباب خود از طریق مرسل عارض
 استقبول گشت . و بعد مرسل ازل که با بعضی از **مجلس** بادیه **مجلس**
 لباس سفادت کرده و در بهار الله حضور یافته و از طریق ساسون
 دارد استقامت یافته و در محلی که اولیای دولت خانیان **مجلس**
 کرده بودند نازل گشتند . و پس از پیوسته متفق و دیگر **مجلس**
 نموده چهار ماه در آن حاضر گردانیدند . چون در ایام اقامت در
 استقبول بهار الله او بر طایفه و صدور اعلی ملاقات نمود و **مجلس**
 بر قسای ملک و سیاست متوسل گشتند **مجلس** از آن وسیله
 نیست آورد و خاطر اخبار دولت ترک را از بهار الله **مجلس**
 و او را با کسلی و باصلت تمام کرد . و در هر صورت از دولت عثمانی
 حکم صادر شد که بهار الله و اشخاص در مدینه اودند که **مجلس**
 خانیان است از ایران ساقش شوند . و با جمیع **مجلس** از این
 شدند و در پیچ سالی در آن ملک ساکن و متفق گشتند .
 در ایام اقامت در مدینه امر بهار الله بنایت استقامت را **مجلس**
 استقبالی برقت و اکثر بایست در مدینه با ساسون **مجلس**
 بهائیه صرف شدند . و از اینجهت ناو حسی و مقرب و **مجلس**

در این **مجلس**
 در نزد **مجلس**
 در این **مجلس**
 در این **مجلس**

در این **مجلس**
 در این **مجلس**

[illegible][illegible]

سرخود
 واکین
 حیدر علی
 در امر علی
 و غنیمت
 و نفاق
 انوار
 علی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بالفلسفه . و موجب نقد آن در مثل مستوفیه و مخالفات سابقه
گشت . و بعضی افعال مذکوره را بلسان فارسی مالی که گفت اهل ارباب است
مترجم را شنید . و بعضی افعال که در جواب علماء و روسای زنده نشسته بودند
بلسان فارسی مترجم که ابدی بلفظ سائر آهسته آهسته بیست و نه
از او را بلفظ عربی صحیح و نقلی از او را بربطه فارسی بجهت آهسته
آهسته از او خامی و غم تخصیص داده . و یکی جمیع آن دو نهایت وقت در
و لطافت است . و با وجود آنکه برتری و تأمل که عارف اهل تعلیم است
و تم گشته بل حضرت که صورت مترجم را شنید و دعایات ائمه و تقاضا
و سلاست .

و بعد از این احوال بعضی مترجمین زیاده از هزار فوخته اند و کلام
کمال نیست که در حجب عیسی و حق تعالی نباشد . هر که کلمات و مد
آنکه از ادراج علم الله مجرد و شفاست . و اشعار از هنر جمیع
نیافته است . و اگر تمام آن جمع شود و ترتیب یابد کمال ارباب است که
انوقت تعداد حقیق آن معلوم شود . و چیزی که گاه آنکه خود در
که اسم آن در حقیقت است . کلامی است که معادل کتب سابقه
معلوم موجود در ارض ارشاد شود و سرچشمه است . و بعد مدتی که در
حقیق و غرض با اعتقاد اهل بهای محسوب و معادله .

و هم بساطت شامل چهار قسم ادعای است که با اعتقاد است که
مردم متعاقب ادیان الهیه موقوف و معطل بعریت است که در آن
امان بقرائن و بایست که کسی که با شوق و قدان حقیقیه بلا غفلت از تحقیق

تکرید ^{بکلام} این ادراج معانی مشتمل است بر شراعی و مباحثی که با حدیث
عاشق حریف موجود در او صراحت دارد . و اشعار بلفظ و در معنی ندارد .
و مقبول و مستحسن از ادعای عقول و نقد . و در نهایت اشهر مترجمین
طبیعی است که در هر خط و ترتیب جمیع ملل از سر سبز و مسیله ائمه و لغات
کلام خواهد گشت . و اشعار این ادراج کلام کتاب اقدس و معانی آن
ارقیل و اب سواد که معانی آن کتاب و ادراج اشعارات و علمای ارباب
و اعنا لها . و بعضی مشتمل بر حقیقت است کتب سابقه و حقیقت است
که قبل از ظهور با آنکه ختم انبیا محمد مرمی بوده و در حقیقت حلاله و این معنی
آنها چه ظهور از سقوط منور شود . و چون علمای ملل سابقا قبل از این
از انبیا غیر محمد فرمودند خدا داد و آنکه مقصود خطا کرد و موجب خلافت اهل
سند . و اعتقاد اهل بهای که جمیع کتب سبب شد که بعد از حقیقت مسیح
تکذیب نمودند . و با زنده نشستن جمیع انبیا الی الابد اهل را کار سازد . و
و هم اعتقاد اهل بهای نیست که تا سیر عقیده کل ادعای مسلمین در پیش
و در حقیقت تحریف کلمات لطیفه . و ادراج قبل از کتاب انبیا و غیر
و لوح حراش از اسلام که در ادراج اسلام و حجب دعای یکی از شرط فارسی
مرده و سرور . و حقیقت کتب انبیا و سبب از این ادراج قطع نمود .

و بعضی مشتمل بر صفات و تشبیهات حقیق که خلق با آنکه معرفت آن مرد
و دعوات و حاجاتی که را بظن این معده و معده کرده . و ادراج که در حد
و در نهایت و صفای ظاهر است که مقبول از ادراج شود . و موجب تعلیم و تحقیق
حصول دفع و تقیید در تعالیم و بعضی از آن کرد . و چون از این طریق

مترجم و معانی
که در این ادراج
مترجم و معانی
که در این ادراج
مترجم و معانی
که در این ادراج

ادراج از قبیل است
بعد از ادراج
مترجم و معانی
و با این معانی
مترجم و معانی
که در این ادراج
مترجم و معانی
که در این ادراج
مترجم و معانی
که در این ادراج
مترجم و معانی
که در این ادراج

خطب و فرائض است که معانی حقیقه و حوائج و فرائض را در حق تعالی
در آن مبتنی ساخته و مقصود اصلی از عقیقت انبیا و اولیا و معصومات جمیع تفصیل
و آثار و غریب نظایر در هر مقام حکمت حضرت مسعود و اوضاع و احوال هر
و جوارح را در مقام محض لاهوتیه را به عبارات مانده الاطلاق و اختصار
بیان کرده است که در تفصیل عقیقت امیرالمؤمنین و اولاد علی علیه السلام
سازمین شایع عقیقه را بر مذهب اهل بیت دارد - و لذا خداوند تعالی که او را
مسیر این شهر است در هر مقام خود که در هر مرتبه ۱۹۰۱ و در هر
مورد با این خواهد فرموده است که « اهل باهر که از اهل بیت خود در
عبادت و ادراک کشف اول حقیقت داشت سائده او را برای ادبایت میباید
تا در رهان اصل معرفت سفاخر از الله بصیرت نگاه شود و متواتر باین
مدق صادق و مدعی تائب نماید - و لذا خود حق تعالی بهائیه
جمیع کتب جاریه و خلاصه خود و معانی است و کتاب خود جدید شان اراجع
که در حقیقت جامع و موفی کتب مذکوره است و جمیع و مقصود جمیع این
مسئله (ج) و مقصود حضرت علی علیه السلام این است که لا بهر امری که مشکوک
یکی از سفاخر است سئو مثل بود و دانسته و نهاده و نهاده و نهاده
مرحی و صیبه رسا را باین علم بر مذهب لا بد است این کار خفای در معرفت
در رهان است - چه اگر اهل را رسیده اند و معرفت دول را خفا شود
و لذا اهل باهر که هر چه حقیقت بهاء الله را نیت کشف اول و حقیقت
شایع در آن مقصد است شک می کنند و در هر باقی که آن اعتبار خود
استغنا و میباید - چون او باصل رهان عالم شایع و در دوا رهان

در حقیقت این شهر
از احوال صیرت معانی
خود و در هر مقام
و کلمات و ادبایت
در هر مقام و ادبایت
معرفت و سبب
شایع و انبیا

شعق شدند اوقات در امر بهاء الله حکم می کنند تا معانی باقی شود و در
العیان از حقیقت بهاء الله کرده - مضافاً اگر یکی از مسیحیان طاعتیه
که سبب العیان انبیا را با امر بهاء الله بخیر - از او می پرسند که خود
امر حضرت مسیح چه رهان افتاد بخود می و حقیقت معرفت حضرت مسیح
نایتی - دانی باها را است که این شخص مسیح با یالتم است - دلیل بر کون
افتاد کرده است و با یالتم است که در اول دلیل بر رهان از قول ابدال
خود بر داشت یافت - اگر عالم است و در این جهان دلیل که استدلال غیر
طرح می نمایند یعنی ثابت می کنند که این دلیل بعینه در امر بهاء الله
بل مدافعه اظهار و احلی است از امر حضرت مسیح - و این معرفت باها را
که این مسیح عالم که با حقیقت بهاء الله در این شهر و با حقیقت حضرت مسیح
اندر نماید - و نه که دلالت دلیل بر دلایل امری انتظار می و حاصل است
و اگر آن شخص مسیح سائل می باشد اول او را معرفت اصل دلیل و در حقیقت حضرت مسیح
مطلع می کنند و چون بر معرفت بهاء الله قادر و قرا ناسد بهان دلیل
حقیقت بهاء الله نایت میباید - و خلاصه کلام اگر بفرمود
در این ذکر شد و فکر شود و دانسته ای که در مقام حمل سال که از ایمان خود
بهاء الله و بهاء الله الی نفاق معصوم و عقیقت غریب و در شک است و نایت
چهار نفر از معارف اقصی سائل می جاری بود که بدون آن اظهار داشت
در عالم معرفت عیالیست - و بهاء الله اتفاق و اتحاد و در هر دو عالم هر
عمید - و باها نقل را عقیدت این است که هر سبب مقصود از احوال
از بعد که در کتب و اقواله عتیقه تعبیر یافته است که در جهت عدت

در هر مقام
و کلمات و ادبایت
در هر مقام و ادبایت
معرفت و سبب
شایع و انبیا

الراح منسوده خوارآيي هم هم ضرر بود که عاصف در منسوده رسانيدن
 و جهت اخیل ملک امان گشت در بعضی اوقات زهور معطر نام کلاه
 محمد آمد و آنقدر در تربیت و تحریب اخلاق جاهلیه و تقوی اعوان
 است با بیهوشی گشت که با وجود آنکه در این قوم و جمیع بلاد افزونی
 و دو اقلب مالک و اذان نفوذ یافت بحسن سلوک شهرت شدند و
 در مقام اوصاف معروف اعراض گشتند و نفسانیان ایشان معارف
 مرتبی ظاهر شدند و مخالف رأی حکمت علی اربابان صدها

در سنه ۳۰۰ هجری قمری سنه ۹۸۲ میلادی کردند
 همه بکونه سبب یافت جاهلیه در طهران و سایر بلاد ایران خود انقباض
 نمودند و صلح و محبت و علاقه گشتند حتی ارباب شهر سمرقانی
 سنه ۳۰۰ میلادی امیرزاده و الا نایب السلطنه کاهن میزاکه اوقت بود
 حرکت طهران را دیدند و از وسیله سلاطین و حاکمان و مکران گشتند
 او در خاربه و در محصور خود اخصا و منسود و قریب دو سال است
 که حکومت اخلاص یافت و از هر دو حق نمایان آمد و از آن
 که کرد دولت ایران کاهیم و قریب منسود بود است و معلوم نیست و در آن
 بادشا و در مجال دولت حرامت سابقه انقباض را فراموش نگردد و از
 ایشان در زمانه نادر و نیر از اهل طبرستان است

معرض داشتیم که کاهیم صدور بعضی افعال متاخره در آغاز امر با
 بیهوشی بکونه افکار و شایسته هم نوع از اعتدال نیست لکن
 اهل بهار بخانه بایه میخواستند اشق الحق العجب و اهل طبرستان
 و جمیع در اقصای کار و غایت است

و منسود بری جای هم خارج از هر کونه انقباض و رعایت
 این شکیان که آمدن بغیر و سخط اگر چه که قمار گشته اند اگر چه
 مجهول است بر اخلاص و در هر صحن است که با بایه که بایه
 مرز و هم این هم در همدند و نه با یکدیگر هم عسدت و خراب
 شاه که مالی این ملک و مکرر است و منسود و منسود و منسود
 و در مقدار بعد مقدار فریبی و شدت عداوت و کراهت و بغض
 نسبت با اهل بهار میدادند از ملل و مالی مطلع اهل شایسته
 که ملقت نبود و در بایه که سبب این همه بد و بخت و جفا
 و کراهت اخلاص در دارا و عقیده است و از اهل بهار سبقت
 بایه را می پسندیدند و بهان در منسلوک میکردند این امور و جفا
 و عداوت و بغض و صافیت بایه واقع نمیشدند و ساهی
 الراح و کتب حال اعیان بی از کفایت و انقباض و انقباض و انقباض
 بدقت نمایند و بیند که در جمیع جیب خرد و امر با جفا و بد
 فرموده و با حتمام ملک و امر و تفریق را بایه فعلی و ملا منسود
 حق ایشان را در هر جیب و نفع از آن که نمی منسود است و از آن
 قوانین در حال منسود و است است آیا جمیع این او امر و در
 حزب بایه و در آن و یا از ایشان شنیده آید و شایسته
 که اهل بهار او امر فرموده اند و او امر الهی میدادند و عاقل
 در اهل بهار او امر فرموده و جیش از اهل طبرستان و عاقل و غیره
 بر می میدادند و در افسوس بر شایسته که در این امر با جفا

در این امر با جفا
 و در این امر با جفا
 و در این امر با جفا

و بعضی اهل علم باشند که احوالها را بری مخالفت رایی و صفت با و ساء
در دولت ازان واقع خواهد شد . و قیامت باقی است و سیرا نیکو ^{نیکو}
اعتقاد با ازان محرم و ازان غالب بود . و عظامت اندیشه ^{نیکو} را که در
و نام ظاهر و تاریخ مذکور می باشد باقی ماند . و بعد از این و احوال
سیاست مرسوم نشود . پس بای اینگونه بانی که تخریب و تفتیش
معروض است که در میان اینها شاهد سال است عالم مطلق ^{نیکو}
و تاریخ آهسته . و ضرورتی ندارد و از ده سال ^{نیکو} کمتر
و از قیامت مدیده . با اینکه احوالها در طهران ^{نیکو} بسیار ازان را
ایستاده است که در این ازان ^{نیکو} این طایفه فرایم وین و صاحب ^{نیکو}
فرز حکومت شایست نموده باشند . باین معنی که هر وقت از دست ^{نیکو}
سازگاری شده اند ایستاده است که گفته باشند . طلاق ^{نیکو} صفی ^{نیکو}
بجای طلاق فرموده و در بعضی ^{نیکو} و یا هرگز ازان ^{نیکو} نده . و یا هرگز ^{نیکو}
و یا نیت و یا قیامت و یا باین ازان ^{نیکو} خارج و یا هرگز ^{نیکو}
که ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
(نه) معروض داشته پس بیکه ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
حاصلید و چون است که در این احوال ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
مثل این نیست . و در سایر احوال ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
ایضا ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
خود معروض ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
باید اما ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}

و بعضی اهل علم باشند که احوالها را بری مخالفت رایی و صفت با و ساء
در دولت ازان واقع خواهد شد . و قیامت باقی است و سیرا نیکو ^{نیکو}
اعتقاد با ازان محرم و ازان غالب بود . و عظامت اندیشه ^{نیکو} را که در
و نام ظاهر و تاریخ مذکور می باشد باقی ماند . و بعد از این و احوال
سیاست مرسوم نشود . پس بای اینگونه بانی که تخریب و تفتیش
معروض است که در میان اینها شاهد سال است عالم مطلق ^{نیکو}
و تاریخ آهسته . و ضرورتی ندارد و از ده سال ^{نیکو} کمتر
و از قیامت مدیده . با اینکه احوالها در طهران ^{نیکو} بسیار ازان را
ایستاده است که در این ازان ^{نیکو} این طایفه فرایم وین و صاحب ^{نیکو}
فرز حکومت شایست نموده باشند . باین معنی که هر وقت از دست ^{نیکو}
سازگاری شده اند ایستاده است که گفته باشند . طلاق ^{نیکو} صفی ^{نیکو}
بجای طلاق فرموده و در بعضی ^{نیکو} و یا هرگز ازان ^{نیکو} نده . و یا هرگز ^{نیکو}
و یا نیت و یا قیامت و یا باین ازان ^{نیکو} خارج و یا هرگز ^{نیکو}
که ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
(نه) معروض داشته پس بیکه ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
حاصلید و چون است که در این احوال ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
مثل این نیست . و در سایر احوال ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
ایضا ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
خود معروض ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}
باید اما ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو} و یا هرگز ^{نیکو}

[illegible][illegible]

قوله اصطبار
دو معنی شبان
خیا و تماجد

کے بعد شادمانی
عزیز ہے

الحمد لله رب العالمين

۱. بابت ام و
 ۲. بابت ام و
 ۳. بابت ام و
 ۴. بابت ام و
 ۵. بابت ام و
 ۶. بابت ام و
 ۷. بابت ام و
 ۸. بابت ام و
 ۹. بابت ام و
 ۱۰. بابت ام و

بانی که این کتاب را در این شهر چاپ کرده است، در این کتاب به شرح و تفصیل آمده است.

[illegible]